



دانشگاه قم

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

پایان نامه دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

عنوان:

غم و شادی از نگاه مولانا

استاد راهنما:

دکتر علی رضا نبی لو

استاد مشاور:

دکتر محمد فولادی

نگارنده:

غلامرضا بهرامی

زمستان 1391

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ  
الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»  
و سست و زبون نشوید و غمگین و  
افسرده نگردید،  
و شما برتر هستید اگر که به  
راستی مؤمن باشید.  
«آل عمران آیه 139»

تقدیم به:  
«مادر عزیزتر از جانم» این آیینه ی تمام نمای مهربانی  
و ایثار، و همسر مهربان و صبورم.

گَر بُود اندیشه ات گُل گُلشنی...  
«مولانا»

### تشکر و قدردانی

حمد و سپاس خدای را که توفیق کسب دانش و معرفت را به ما عطا فرمود. در اینجا بر خود لازم می دانم که از تمامی اساتید بزرگوار، که در دوره کارشناسی ارشد مرا در تحصیل علم و معرفت و فضائل اخلاقی یاری نموده اند، تقدیر و تشکر نمایم.

از استاد گرامی و بزرگوار، جناب آقای دکتر «علیرضا نبی لو» که راهنمایی اینجانب را در انجام تحقیق، پژوهش و نگارش این پایان نامه تقبل نموده اند، نهایت تشکر و سپاسگزاری را دارم.

از جناب آقای دکتر «محمد فولادی» که به عنوان مشاور، با راهنمایی های خود مرا مورد لطف قرار داده اند کمال تشکر را دارم. و از خداوند متعال توفیقات روزافزون برای ایشان مسئلت می نمایم.

## چکیده :

غم و شادی از انفعالات و کیفیات نفسانی محسوب می شوند؛ غم نتیجه تأثیرِ نفس است از حصول امری مکروه و شادی زادهٔ تأثیر آن از امری مطلوب و دوست داشتنی.

پژوهش حاضر، به بررسی دیدگاه حضرت مولانا جلال الدین، دربارهٔ غم و شادی و معانی و مفاهیم مختلف آن می پردازد؛ بر این اساس ابتدا به غم و متفرعات آن از قبیل: عوامل ایجاد غم، عوامل برطرف کننده غم و ... پرداخته، سپس واژه شادی و عوامل ایجاد کننده آن را مورد بررسی قرار می دهد.

از دید مولانا غم و شادی را می توان به دو نوع مضموم و محمود تقسیم کرد. غم و شادی مضموم از نفس انسان (و یا انانیت او) ناشی می شود و غم و شادی محمود و مقبول از قلب او. با توجه به مشرب عرفانی مولانا، گاه این دو واژه از نظر معنایی متحول می شوند. بدین معنی که، شادی و غم عاشق، گریه و خنده اش، قبض و بسطش، فرح و ملالش هم از جنس دیگری است و در نهایت سبب ایجاد رضایتمندی او نسبت به معشوق ازلی می شود. در اینجا است که غم و شادی در هم تلفیق می شوند. درباره این موضوع یعنی غم و شادی از نگاه مولانا تا به حال کارهای زیادی صورت گرفته است ولی بیشتر این پژوهش ها در آثار منظوم مولانا صورت گرفته و تحقیق حاضر این موضوع را در آثار منثور مولانا نیز مورد بررسی قرار داده است.

و نیز بحثی کوتاه از نظر روایات دینی و عقاید اندیشمندان و عرفا در این باره آورده شده است.

**واژه های کلیدی: مولانا، شادی، غم، آثار منثور، آثار منظوم**

## فهرست مطالب

	عنوان	صفحه
	<b>مقدمه</b> .....	
1	تبیین موضوع تحقیق .....	
2	اهمیت و ضرورت تحقیق .....	
2	اهداف تحقیق .....	
3	سوالات تحقیق .....	
4	پیشینه ی تحقیق .....	
	فصل اول: مولانا جلال الدین محمد بلخی	
6	1-1. مقدمه .....	
6	2-1. زندگی مولانا .....	
6	1-2-1. مولانا جلال الدین محمد بلخی .....	
7	2-2-1. مولد و نسب .....	
7	3-2-1. پدر .....	
7	4-2-1. مادر .....	
8	3-1. اوضاع اجتماعی و حکومت در دوره مولانا .....	
10	4-1. مولانا و شمس تبریزی .....	
11	1-4-1. دیدار شمس تبریزی با مولانا .....	
12	2-4-1. غیبت موقت شمس تبریزی .....	
12	3-4-1. غیبت دائم شمس تبریزی .....	
13	4-4-1. شیدایی مولانا .....	
13	5-1. مولانا و صلاح الدین زرکوب .....	
14	6-1. مولانا و حسام الدین چلبی .....	
14	7-1. درگذشت مولانا .....	
15	8-1. آثار مولانا .....	
15	1-8-1. مثنوی معنوی .....	
16	2-8-1. دیوان شمس .....	
16	3-8-1. رباعیات .....	
16	4-8-1. فیه ما فیه .....	
16	5-8-1. مجالس سبعة .....	
16	6-8-1. مکتوبات .....	
16	9-1. مولوی و عرفای پیش از او .....	
	فصل دوم: غم و شادی از منظر دین (قرآن، ائمه و اولیای الهی) و علم (روانشناسی)	
20	1-2. مقدمه .....	
20	2-2. شادی در قرآن .....	
27	3-2. شادی از نگاه بزرگان و ائمه .....	
30	4-2. غم و شادی از منظر دیگر عرفا .....	
32	5-2. غم و شادی از نگاه علم (روانشناسی) .....	

34	1-5-2. انواع شادی و شادمانی
37	2-5-2. چگونگی تحقق شادی
38	3-5-2. اصول روانشناختی شادی
43	4-5-2. خصوصیات آدم های شاد
43	5-5-2. نکاتی در مورد شاد زیستن
	<b>فصل سوم: غم از نگاه مولانا (مثنوی و دیوان شمس)</b>
46	1-3. مقدمه
46	2-3. غم از نظر مولانا
47	1-2-3. انواع غم ها
49	2-2-3. علل ایجاد غم
100	3-2-3. غم ممدوح یا محمود
108	4-2-3. غمگینان و غمخواران
109	5-2-3. دهنده ی غم
110	6-2-3. عکس العمل در مقابل غم
110	7-2-3. زمان شدت غم
111	8-2-3. محل غم
112	9-2-3. گلهای سمبل غم و شادی
112	10-2-3. تشبیهات مولانا درباره ی غم
113	11-2-3. فایده و اثر غم و پذیرش آن از سوی عارف
	<b>فصل چهارم: شادی از نگاه مولانا (مثنوی و دیوان شمس)</b>
118	1-4. مقدمه
122	2-4. شادی از نگاه مولانا
131	3-4. عوامل شادی از نگاه مولانا
186	4-4. بهای شادی
	<b>فصل پنجم: غم و شادی از نگاه مولانا در آثار منثور</b>
188	1-5. مقدمه
188	2-5. غم و شادی از نگاه مولانا (فیه ما فیه، مکتوبات و مجالس سبعة)
	<b>فصل ششم: نتیجه گیری</b>
209	1-6. نتیجه گیری

فهرست جداول

	عنوان
	صفحه
21.....	جدول 1-1
28.....	جدول 2-1

مقدمه :

### تبیین موضوع تحقیق

شادی و رنج یکی از مفاهیم محوری ادبیات فارسی و بلکه ادبیات جهان است و این مفهوم در آثار شاعران عارف پیشه همچون مولانا و سنایی و عطار از اهمیت بسیاری برخوردار است در تحقیق حاضر رمز شاد زیستن و ریشه های درد و رنج از نگاه مولانا بررسی و تحلیل خواهد شد. مثنوی دیوان شمس و فیه مافیه از نمونه آثار مولاناست که به شکل مستقیم و غیر مستقیم به این مفهوم پرداخته است. مباحثی مانند نشاط و وجد عرفانی شادی و خرسندی زمینی و دنیوی و انواع و اقسام رنج ها و آلام بشری در این اثر تحلیل شده است و مولوی با توجه به این که عصاره ی اندیشه اش اصالت عالم غیب است این دو مفهوم شادی و رنج را به انحاء مختلف در داستانها و تمثیلها و غزلها خود تبیین کرده است رنجها یی که مانع رسیدن انسان به عالم غیب می شود و شادیها یی که انسان را به عالم غیب متصل می کند و او را برای زندگی معنوی و بهشتی مهیا می کند.

### اهمیت و ضرورت تحقیق

نظر به اینکه آثار مولانا وخصوصا مثنوی امروزه در متن مطالعاتی ملل مختلف قرار دارد و از سوی دیگر بشر در مقابل مفهوم شادی ورنج با سردرگمی بسیاری مواجهه است نتیجه تحقیق حاضر میتواند به گسترش شادی و ممانعت از رنج با تفسیر مورد نظر مولانا کمک کند و انسان امروز از این سرمایه گرانقدر برخوردار شود.



## اهداف تحقیق

هدف از انجام این تحقیق واکاوی جامع و کامل مفاهیم شادی و غم در آثار مولانا است. انتظار می رود این تحقیق مقدمه ای باشد برای کسانی که علاقه مند هستند در این زمینه فعالیت داشته باشند.

## پرسش های تحقیق

1. مفهوم کلی غم و شادی از نگاه مولانا چگونه است؟
2. علل و پیامدهای شادی و غم (دنیوی و اخروی) از نگاه مولانا چیست؟
3. آیا مولانا به دو گونه غم و شادی محمود و نا محمود معتقد است؟
4. انسان های شاد و انسان های رنجور در آثار مولانا چگونه انسانهایی هستند؟
5. عوامل و پیامدهای شادی و رنج از نگاه مولانا چیست؟
6. کدام یک از داستانها و تمثیل های مولانا با این تم و درون مایه شکل گرفته است؟
7. در غزلهای مولانا کدامیک از مفاهیم شادی و اندوه پر رنگ تر است و این موضوع با قبض و بسط عارفانه چه ارتباطی دارد؟
8. مولانا در فیه مافیه چه نگاهی به جوانب مختلف نشاط و رنج دارد؟

### پیشینه ی تحقیق:

پیرامون این موضوع، یعنی «غم و شادی از نگاه مولانا» تا قبل از نگارش پایان نامه ای با این عنوان، تحقیق های دیگری نیز صورت گرفته که از آن جمله می توان به مقالات زیر اشاره کرد:

«غم و شادی در مثنوی» مرضیه بهبهانی، «غم و شادی از نگاه مولانا» دکتر محمدرضا برزگر خالقی، «ملاحظات پیرامون مفهوم غم در مثنوی مولوی» دکتر محمود بشیری، «غم و شادی در اندیشه ی مولانا» محمد حسین بهرامیان؛ الهام جم زاد. «تجلی روحیه ی بسط گرایی مولانا در غزلیات شمس»، بیژن ظهیری ناو، ؛ احسان شفیقی، «غم و شادی در تجربه دینی مولوی» مجید صادقی حسن آبادی.

لازم به ذکر است که در تحقیق حاضر که بعنوان پایان نامه ی کارشناسی ارشد این حقیر نیز صورت گرفته است، از مقالات فوق کمک هایی شایان توجهی گرفته شده که ارجاعات لازم در موارد مقتضی داده شده است.

و همین جا لازم می داند کوشش های انجام گرفته تحت عنوان مقاله یا کتاب و یا هر تحقیق دیگری از این دست را پیرامون این موضوع -«غم و شادی از نگاه مولانا»- ارج نهاده و از این بزرگواران بابت کمک های گرفته شده کسب اجازه نموده و تشکر و قدردانی می نمایم.

فصل اول  
مولانا جلال الدین  
محمد بلخی

**مقدمه**

به منظور واکاوی نظرات هر شخص نسبت به موضوعی خاص ابتدا لازم می‌نماید که شمه‌ای از زندگانی و اوضاع و احوال آن شخص و دورانی که در آن می‌زیسته ارائه دهیم تا بدینوسیله درک صحیح‌تری نسبت به موضوع در حال بررسی داشته باشیم.

**زندگی مولانا:**

**1-2-1 مولانا جلال الدین محمد بلخی**

بدیع الزمان فروزانفر در کتاب خود «رساله در تحقیق و احوال زندگی مولانا» مولانا را این‌گونه معرفی می‌کند:

نام او به اتفاق تذکره نویسان محمود و لقب او جلال الدین است و همه ی مورخان او را بدین نام و لقب شناخته اند.<sup>1</sup>

و در دوران حیات او را جز جلال الدین به القاب دیگری چون «خداوندگار» و «مولای خداوندگار» نیز می خوانده اند. در قرن های بعد (ظاهراً از قرن 9) القابی چون مولوی، مولانا، مولوی رومی و مولای روم برای او بکار رفته است. لیکن شهرت مولوی به «مولانای روم» مسلم است و به صراحت از گفته حمد الله مستوفی و فحوای اطلاقات تذکره نویسان مستفاد می گردد و در مناقب العارفین هر کجا لفظ (مولانا) ذکر می شود، همان جلال الدین محمد است.<sup>2</sup>

از برخی اشعارش تخلص او را «خاموش»، «خاموش»، «خامش» دانسته اند، چنانچه در اکثر غزل ها کلمه ی خاموش به صراحت یا به کنایت به کار رفته است و اینک برای توضیح بیشتر ابیات ذیل نوشته می شود.

- هله خاموش که شمس الحق تبریز ازین می همگان را  
بچشانند بچشانند بچشانند

- هله من خاموش گشتم تو خاموش گرد باری که سخن چو  
آتش آمد بده امان آتش

- خموشی جوی و پرگفتن رها کن که من گفتار را آباد  
کردم

- خمش کردم ز جان شمس تبریز دگر جویای آن پیمان گشتم  
- بس کن کین نطق خرد جنبش طفلانه بود عارف کامل شده  
را سبحة عباده بود

### -2-1 مولد و نسب

مولد مولانا بلخ است و ولادتش در ششم ربیع الاول سنه 604 هجری قمری اتفاق افتاد و علت شهرت او به رومی و مولانای روم همان طول اقامت وی در شهر قونیه که اقامتگاه اکثر عمر و مدفن اوست، بوده چنان که خود وی نیز همواره خویش را از مردم خراسان شمرده و اهل شهر خود را دوست می داشته و از یاد آنان فارغ دل نبوده است.<sup>3</sup> نسبتش به گفته ی بعضی از جانب پدر به ابوبکر صدیق می پیوندد.<sup>4</sup>

### -3-2-1 پدر

پدر مولانا محمد بن حسین خطیبی است که به بهاء الدین ولد معروف شده و او را سلطان العلماء لقب داده اند و پدر او

<sup>1</sup> - (بدیع الزمان فروزانفر) رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا، ص 3

<sup>2</sup> - همان، ص 4

<sup>3</sup> - (بدیع الزمان فروزانفر) رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا، صفحه 5

<sup>4</sup> - جامی در نفحات الانس و نیز سلطان ولد در مثنوی می گوید:

لقبش بُد بهاء الدین ولد عاشقانش گذشته از حد و عد

اصل او در نسب ابوبکری زان چو صدیق داشت او صدی

عبدالرحمن جامی، نفحات فی الانس حضرات القدس، به تصحیح محمود عابدی، تهران، انتشارات اطلاعات

حسین بن احمد خطیبی به روایت افلاکی از افاضل روزگار و علامه زمان بود.

بهاء ولد از اکابر صوفیان بود، خرقه‌ی او به روایت افلاکی به احمد غزالی می‌پیوست و خویش را به امر معروف و نهی از منکر معروف ساخته و عده‌ی بسیاری را با خود همراه کرده بود و پیوسته مجلس می‌گفت «و هیچ مجلسی نبود که از سوختگان جان بازی‌ها نشدی و جنازه بیرون نیامدی و همیشه نفی مذهب حکمای فلاسفه و غیره کردی و به متابعت صاحب شریعت و دین احمدی ترغیب دادی و خواص و عوام بدو اقبال داشتند»<sup>5</sup>. مرحوم فروزانفر درباره وی چنین می‌گوید: و اهل بلخ او را عظیم معتقد بودند و آخر اقبال خلق، خوارزمشاه را خائف کرد تا بهاء‌ولد را به مهاجرت مجبور ساخت.<sup>6</sup>

#### 4-2-1 مادر

مؤمنه خاتون همسر بهاء‌الدین ولد و مادر جلال‌الدین محمد مولاناست. گور او در قرامان (لارنده) کشف شده، بنابراین باید بین سالهای ۶۲۶-۶۱۹/۱۲۲۹-۱۲۲۲ از دنیا رفته باشد. شرع اسلام ازدواج با چهار زن را به طور همزمان مجاز می‌داند. نمی‌دانیم بهاء‌الدین چند زن را همزمان در عقد خود داشته‌است، اما از زن‌های متعدد نام می‌برد که والاترینشان مؤمنه خاتون، مادر مولانا جلال‌الدین است؛ در مسافرت به سوی غرب همراهش بوده و قبل از رسیدن به قونیه مرده‌است.<sup>7</sup>

#### 3-1 اوضاع اجتماع و حکومت در دوره مولانا

مولانا در عصر سلطان محمد خوارزمشاه به دنیا آمد. خوارزمشاه در سال (3-602ق) موطن جلال‌الدین را که در تصرف غوریان بود تسخیر کرد. مولوی خود در اشعارش، آنجا که کوشیده است شرح دهد که هجران چگونه او را غرقه در خون ساخته است... به خونریزی جنگ میان خوارزمشاهیان و غوریان اشاره می‌کند. در آن هنگام که خداوندگار خاندان بهاء‌ولد هفت ساله شد (611-604) خراسان و ماوراءالنهر از بلخ تا سمرقند و از خوارزم تا نیشابور عرصه کروف سلطان محمد خوارزم شاه بود. اتابکان در عراق و فارس در مقابل قدرت وی سر تسلیم فرود آوردند. در قلمرو زبان فارسی که از کاشغر تا شیراز و از خوارزم تا همدان و آن سو تر امتداد داشت جز محروسه سلجوقیان روم تقریباً هیچ‌جا از نفوذ فزاینده او برکنار نمانده بود. حتی خلیفه بغداد الناصرین الله برای آنکه از تهدید وی در امان ماند ناچار شد دایم پنهان و آشکار بر ضد او به تریک و توطئه

<sup>5</sup> تذکره دولت‌شاه طبع لیدن (صفحه 193)

<sup>6</sup> (بدیع الزمان فروزانفر) رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا، صفحه 8

<sup>7</sup> - فریدون سپهسالار، زندگی‌نامه‌ی مولانا جلال‌الدین مولوی، تهران، اقبال، 1378

بپردازد. توسعه روز افزون قلمرو او خشونت و استبدادش را همراه ترکان و خوارزمیانش همه جا برد.

تختگاه او محل نشو و نما و نماز فرقه های گوناگون و مهد پیدایش مذاهب متنازع بود. معتزله که اهل تنزیه بودند در یک گوشه این قلمرو وسیع با کرامیه که اهل تجسیم بودند در گوشه دیگر، دایم درگیری داشتند. صوفیه هم بازارشان گرم بود و از جمله در بین آنها پیروان شیخ کبری نفوذشان در بین عامه موجب توهم و ناخرسندی سلطان بود. اشعریان که به علت اشتغال به ریزه کاریهای مباحث مربوط به الهیات کلام به عنوان فلاسفه خوانده می شدند هم نزد معتزله و کرامیه و هم نزد اکثریت اهل سنت که در این نواحی غالباً حنفی مذهب بودند و همچنین نزد صوفیه نیز که طرح این گونه مسائل را در مباحث الهی مایه بروز شک و گمراهی تلقی می کردند، مورد انتقاد شدید بودند. وعاظ صوفی و فقهای حنفی که متکلمان اشعری و ائمه معتزلی را موجب انحراف و تشویش اذهان عام می دیدند از علاقه ای که سلطان به چنین مباحثی نشان میداد ناخرسند بودند و گه گاه به تصریح یا کنایه ناخرسندی خود را آشکار می کردند.

در قلمرو سلطان محمد خوارزمشاه که بلخ هم کوه زمانی قبل از ولادت خداوندگار به آن پیوسته بود (603) تعداد واعظان بسیار بود. و بهاء و ولد از واعظانی بود که از ارتباط با حکام و فرمانروایان عصر ترفع می ورزید و حتی قرابت سببی را که بر موجب بعضی از روایات با خاندان سلطان داشت - اگر داشت - وسیله ای برای تقرب به سلطان نمی کرد. از سلطان به سبب گرایشهای فلسفی وی ناخرسند بود. فلسفه بدان سبب که با چون و چرا سر و کار داشت با ایمان که تسلیم و قبول را الزام می کرد مغایر می دید. لشکر کشی سلطان بر ضد خلیفه بغداد بی اعتنائی او در حق شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی که از جانب خلیفه به سفارت نزد او آمده بود؛ و اقدام او به قتل شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی که از جانب خلیفه به سفارت نزد او آمده بود؛ و اقدام او به قتل شیخ مجد الدین بغدادی صوفی محبوب خوارزم که حتی مادر سلطان را ناخرسند کرد؛ در نظر وی انعکاس همین مشرب فلسفی و بی اعتقادی او در حق اهل زهد و طریقت بود. در آن زمان بلخ یکی از مراکز علمی اسلامی بود. این شهر باستانی در دوره پیدایش تصوف شرق سهم مهمی را ایفا کرده، موطن بسیاری از علمای مسلمان در نخستین سده های هجری بوده است. از آنجائیکه این شهر پیش از این مرکز آیین بودا بوده است احتمال دارد ساکنانش - یا جوش - واسطه انتقال پاره ای از عقاید بودایی که در افکار صوفیان اولیه منعکس است قرار گرفته باشد. فخر الدین رازی فیلسوف و مفسر قرآن که نزد محمد خوارزمشاه محبوبیتی عظیم داشت، در دوران کودکی جلال

الدین یکی از علمای عمده شهر بود. گفته می شد که او حکمران را علیه صوفیان تحریک کرد و سبب شد که مجد الدین عراقی عارف را در آمودریا (سبیحون) غرق کنند (616ق/1219م) بهاء الدین ولد نیز همان گونه که از نوشته هایش بر می آید ظاهراً با فخرالدین رازی مناسبات دوستانه نداشته است: این متکلم الهی پرهیزگار و عارف که (.. از کثرت تجلیات جلالی، مزاج مبارکش تند و باهیدبت شده بود...) قلباً با فلسفه و نزدیکی معقولات با دین مخالف بود این نگرش را که پیش از این، در یک سده قبل، در اشعار سنایی آشکارگشته بود، جلال الدین هم به ارث برد. به هر تقدیر تعریض و انتقاد بهاء ولد در حق فخر رازی (تعرضهای گزنده و انتقادهای تندی که او در مجالس و عطا از فخر رازی و حامیان تاجدار اومی کرد البته خصومت آنان را بر می انگیخت) و اصحاب وی شامل سرزنش سلطان در حمایت آنها نیز بود. از این رو مخالفان از ناخرسندی که سلطان از وی داشت استفاده کردند و با انواع تحریک و ایذا؛ زندگی در بلخ؛ در وخش؛ در سمرقند و تقریباً در سراسر قلمرو سلطان را برای وی دشوار کردند. بدین سان توقف او در قلمرو سلطان موجب خطر و خروج وی را از بلخ و خوارزم متضمن مصلحت ملک نشان دادند در آن زمان تهدید مغولان در آسیای مرکزی احساس می شده است خوارزمشاه خود با کشتن چند تاجر مغول مهلک ترین نقش را در داستان غم انگیزی که در خلال سالهای بعد، به تمام خاور نزدیک، و دور کشیده شد، بازی کرد. دلایل سفر بهاء الدین به سرزمینهای بیگانه هر چه بود او همراه مریدانش (که سپهسالار، تعداد سان را 300 نفر می گوید) در زمانی که مغولان شهر را غارت کردند، از موطن خود بسیار فاصله گرفته بودند. بلخ در سال (617ق/1220م) به ویرانه هایی بدل شد و هزاران نفر به قتل رسیدند.

چون تو در بلخی روان شو سوی بغداد ای پدر  
تا به مردم دورتر باشی ز مرو ازهری

بهاء ولد که سالها در اکثر بلاد ماوراءالنهر و ترکستان شاهد ناخرسندی عامه از غلبه مهاجمان بود و سقوط آن بلاد را در مقابل هجوم احتمالی تاتار امری محقق می یافت خروج از قلمرو خوارزمشاه را برای خود و یاران مقرون به مصلحت و موجب نیل به امنیت تلقی می کرد. مولانای جوان پس از مرگ پدر در تمام قلمرو روم به عنوان مفتی و واعظ نام آوری مورد تعظیم و قبول عام واقع بود و بعدها نیز که طریقه صوفیه را پیش گرفت درویشی پر آوازه شد و وقتی سلاله سلطان محمد خوارزم شاه در غبار حوادث ایام محو شد سلاله بهاء ولد در روشنی تاریخ با چهره نورانی مجال جلوه یافت.

#### 4-1 مولانا و شمس تبریزی

شمس الدین محمد بن ملک داد از مردم تبریز بود و خاندان وی هم اهل تبریز بودند و دولت‌شاه او را پسر خواند جلال الدین یمنی جلال الدین حسن معروف نو مسلمان از نژاد بزرگ امید که ما بین سنه ی 607-618 حکومت الموت داشت شمرده و گفته است که جلال الدین شیخ شمس الدین را به خواندن علم و ادب نهانی به تبریز فرستاد و او مدتی در تبریز به علم و ادب مشغول بوده

چنان که افلاکی در چند موضع از مناقب العارفین روایت می کند شمس الدین ابتدا مرید شیخ ابوبکر زنبیل باف یا سلّه باف تبریزی بود که اگر چه از مبادی تربیت او اطلاعی نداریم ولی در ولایت و کشف القلب یگانه ی زمان خود بوده و شمس به گفته ی خود جمله ولایت ها از او یافته، لیکن مرتبه ی شمس بدان جا رسید که به پیر خود قانع نبود و در طلب اکملی سفری شد و مجموع اقالیم را چند نوبت گرد برآمد و به خدمت چندین ابدال و اوتاد و اقطاب و افراد رسیده و اکابر صورت و معنی را دریافته و گویا بدین جهت یا نظر به طیران او در عالم معنی مسافران صاحب دل او را شمس پرنده گفتندی.

#### 1-4-1 دیدار شمس تبریزی با مولانا

شمس تبریزی در حدود سال ۶۴۲ هجری قمری به مولانا پیوست و چنان او را شیفته کرد، که درس و وعظ را کنار گذاشت و به شعر و ترانه و دف و سماع پرداخت و از آن زمان طبعش در شعر و شاعری شکوفا شد و به سرودن اشعار پر شور عرفانی پرداخت. و مولانا حال خود را چنین وصف می کند:

زاهد بودم ترانه گویم کردی  
سر حلقه بزم و باده جویم کردی  
سجاده نشین با وقاری بودم  
بازیچه کودکان کویم کردی<sup>8</sup>

در مناقب العارفین آمده است: روزی مولوی از راه بازار به خانه بازمی گشت که عابری ناشناس گستاخانه از او پرسید: «صراف عالم معنی، محمد برتر بود یا بایزید بسطامی؟» مولانا با لحنی آکنده از خشم جواب داد: «محمد (ص) سر حلقه انبیاست، بایزید بسطام را با او چه نسبت؟» درویش تاجر نما با ننگ برداشت: «پس چرا آن یک سبحانک ما عرفناک گفت و این یک سبحانی ما اعظم شأنی به زبان راند؟» پس از این گفتار، بیگانگی آنان به آشنایی تبدیل شد. نگاه شمس تبریزی به مولانا گفته بود از راه دور به جستجویت آمده ام اما با این بار گران علم و پندارت چگونه به ملاقات الله می توانی رسید؟

<sup>8</sup> - جلال الدین مولوی، کلیات شمس، تصحیح فروزانفر، چاپ یازدهم، تهران، امیرکبیر،



و نگاه مولانا به او پاسخ داده بود: «مرا ترک مکن درویش و اینبار مزاحم را از شانه‌هایم بردار.»<sup>9</sup> البته لازم به ذکر است درباره این ملاقات و چگونگی حادث شدن آن روایات متعددی وجود دارد که که روایت فوق از قول افلاکی در مناقب العارفین مشهورتر است. البته خود مولانا تغییر حال خود را به تاثیرات معنوی شمس منسوب می‌دارد نه آن سوال کذایی. از یک نظرش جمله وجودم همه جان کرد در کوی خرابات، مرا عشق کشان کرد من در عجب افتادم از آن قطب یگانه یک نظرش جمله وجودم همه جان کرد باز می‌گوید:

به کار خویش می‌رفتم به درویشی خود ناگه / مرا پیش آمد آن خواجگه بدیدم پدیده‌یچ دسـتـارـش  
اگرچه مرغ استادم، به دام خواجه افتادم / دل و دیده بدو دادم شدم مسـت و سـبـکـبارش  
بگفت ابروش تکبیری بزد چشمش یک تیری / دلم از تیر تقدیری شد آن لحظه گرفتارش

خلوت با شمس، با این غریبه از راه رسیده، نقطه آغاز این زندگی بود؛ این خلوت، نه خلوت زاهدانه بود، نه خلوت اهل علم و اندیشه؛ خلوتی روحانی بود که مولانا را در صحبت این درویش غریبه، از دوستیها و دلنوازیهایی که مانع از خودرها شدن، مانع عروج و مانع سلوک در راه خدا بود، رهایی بخشید.<sup>10</sup>

## 2-4-1 غیبت موقت شمس تبریزی

مریدان که می‌دیدند که مولانا مرید ژنده‌پوشی گمنام شده و توجهی به آنان نمی‌کند، به فتنه‌جویی روی آوردند و به شمس تبریزی ناسزا می‌گفتند و تحقیرش می‌کردند. شمس تبریزی از گفتار و رفتار مریدان رنجید و در روز پنجشنبه ۲۱ شوال ۶۴۳، هنگامی که مولانا ۳۹ سال داشت، از قونیه به دمشق کوچید. مولانا از غایب بودن شمس تبریزی ناآرام شد. مریدان که دیدند رفتن شمس تبریزی نیز مولانا را متوجه آنان نساخت با پشیمانی از مولانا پوزش‌ها خواستند.

پیش شیخ آمدند لابه‌کنان  
که ببخشا مکن دگر هجران  
توبه ما بکن ز لطف قبول  
گرچه کردیم جرمها ز فضول

مولانا فرزند خود سلطان ولد را همراه جمعی به دمشق فرستاد تا شمس تبریزی را به قونیه بازگردانند. شمس تبریزی بازگشت و سلطان ولد به شکرانه این موهبت یک ماه

<sup>9</sup> شمس الدین احمد افلاکی، مناقب العارفین. تصحیح تحسین یازیجی، آنکارا 1691  
1- عبدالحسین زرین کوب، پله پله تا ملاقات خدا، تهران، علمی 1377، ص 114.

پیاده در رکاب شمس تبریزی راه پیمود تا آنکه به قونیه رسیدند و مولانا از گرداب غم و اندوه رها شد. و سرانجام هنگامی که یاران آن غزال رمیده را به مولانا باز آوردند، مولانا طربناک و پای کوبان برای محبوبش خواند:

شمس و قمرم آمد، سمع و بصرم آمد      وان سیمبرم آمد،  
وان کان زرم آمد  
مستی سرم آمد، نور نظرم آمد      چیز دگر ار  
خواهی، چیز دگرم آمد  
امروز به از دینه، ای مونس دیرینه      دی مست بدان  
بودم، کز وی خبرم آمد<sup>11</sup>

### 3-4-1 غیبت دائم شمس تبریزی

پس از مدتی دوباره حسادت مریدان برانگیخته شد و آزار شمس تبریزی را از سر گرفتند. شمس تبریزی از کردارهایشان رنجید تاجایی که به سلطان ولد شکایت کرد:

خواهم این بار آنچه ان رفـتن  
که نداند کسی کجایم من  
همه گردنم در طلب عاجز  
ندهد کس نشان ز من هرگز  
چون بمـانم دراز، گویند این  
که ورا دشمنی بکشتی قین

شمس تبریزی سرانجام بی‌خبر از قونیه رفت و ناپدید شد. تاریخ سفر او و چگونگی آن به درستی دانسته نیست.

### 4-4-1 شیدایی مولانا

مولانا در دوری شمس تبریزی ناآرام شد و روز و شب به سماع پرداخت و حال آشفته‌اش در شهر بر سر زبان‌ها افتاد. سلطان ولد در شرح احوال مولانا در این ایام اینگونه می‌سراید:

روز و شب در سماع رقصان شد  
بر زمین همچو چرخ گردان شد  
یک نفس بی‌سماع و رقص نبود  
روز و شب لحظه ای نمی‌آسود

مولانا به شام و دمشق رفت اما شمس را نیافت و به قونیه بازگشت. او هر چند شمس تبریزی را نیافت؛ ولی حقیقت شمس تبریزی را در خود یافت و دریافت که آنچه به دنبالش است در خودش حاضر و متحقق است. مولانا به قونیه بازگشت و رقص و سماع را از سر گرفت و جوان و خاص و عام مانند ذره‌ای در آفتاب پرانوار او می‌گشتند و چرخ می‌زدند. مولانا سماع را وسیله‌ای برای تمرین رهایی و گریز می‌دید. چیزی که به روح کمک می‌کرد تا در رهایی از آنچه او را مقید در عالم حس و ماده می‌دارد پله پله تا بام عالم قدس عروج نماید.

11 - آرش نراقی، آینه جان، تهران: نگاه معاصر، 1390، ص 24

چندین سال گذشت و باز حال و هوای شمس تبریزی در سرش افتاد و به دمشق رفت؛ اما باز هم شمس تبریزی را نیافت و به قونیه بازگشت.

### 5-1 مولانا و صلاح‌الدین زرکوب

مولانا همچون عارفان و صوفیان بر این باور بود که جهان هرگز از مظهر حق خالی نمی‌گردد و حق در همه مظاهر پیدا و ظاهر است و اینک باید دید که آن آفتاب جهان تاب از کدامین کرانه سر برون می‌آورد و از وجود چه کسی نمایان می‌شود.

روزی مولانا از کنار زرکوبان می‌گذشت. از آواز ضرب او به چرخ در آمد و شیخ صلاح‌الدین زرکوب به الهام از دکان بیرون آمد و سر در قدم مولانا نهاد و از وقت نماز پیشین تا نماز دیگر با مولانا در سماع بود. بدین ترتیب مولانا شیفته صلاح‌الدین شد و شیخ صلاح‌الدین زرکوب جای خالی شمس تبریزی را تا حدودی پر کرد. صلاح‌الدین مردی عامی و درس‌نخوانده از مردم قونیه بود و پیشه زرکوبی داشت. مولانا زرکوب را جانشین خود کرد و حتی سلطان ولد با همه دانشش از او اطاعت می‌کرد. هر چند سلطان ولد تسلیم سفارش پدرش بود ولی مقام خود را به ویژه در علوم و معارف برتر از زرکوب می‌دانست؛ اما سرانجام دریافت که دانش و معارف ظاهری چاره‌ساز مشکلات روحی و معنوی نیست. او با این باور مرید زرکوب شد. صلاح‌الدین زرکوب نیز همانند شمس مورد حسادت مریدان بود اما به هر حال مولانا تا ۱۰ سال با او انس داشت تا اینکه زرکوب بیدار شد و جان باخت و در قونیه دفن شد.

### 6-1 مولانا و حسام‌الدین چلبی

حسام‌الدین چلبی معروف به اخی ترک از عارفان بزرگ و مرید مولانا بود. مولانا با او نیز ۱۰ سال هم‌نشین بود. مولانا به سفارش حسام‌الدین مثنوی معنوی را به رشته نگارش در آورد و گه‌گاه در مثنوی نام حسام‌الدین به چشم می‌خورد:

ای ضیاء الحق حسام الـمـنـین تـوی  
که گذشن از مه به نورت مثنوی  
همّت عالی تو ای مرتجی  
می‌کشد این را خدا داند کجا  
مثنوی را چون تو مبدأ بوده ای  
کر فزون گردد تو اش افزوده ای<sup>12</sup>  
به همین سبب در ابتدای امر نام حسامی نامه را برای  
مثنوی معنوی بر می‌گزینند.  
ای حیات دل حسام الـدی بسی  
می‌جوشد به قسم سادسی

<sup>12</sup> - جلال‌الدین محمد مولوی، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، چاپ پنجم، تهران، نگاه، 1373 / دفتر 4

گشت از جذب تو چون علامه ای  
جهان گردان حسامی نامه ای<sup>13</sup>  
**7-1 درگذشت مولانا**

در سال 672 وجود مولانا به ناتوانی گرائید و در بستر بیماری افتاد و به تبی سوزان و لازم دچار گشت و هر چه طبیبان به مداوای او کوشیدند و به معالجت او سعی کردند، سودی نیکشیدتا در روزیکشنبه پنجم ماه جمادی الاخر سال 672 روان پاکش از قالب تن بدرآمد و جان به جان آفرین تسلیم کرد. اهل قونیه از خرد و بزرگ در تشییع جنازه او حاضر شدند و حتی عیسویان و یهودیان در ماتم او شیون و افغان می کردند. شیخ صدرالدین قونوی برمولانا نماز خواند و سپس جنازه او را برگرفته و با تجلیل بسیار در تربت مبارک بر سر گور پدرش بهاء الدین ولد به خاک سپردند. افلاکی می گوید: «بسی مستکبران و منکران که آن روز، زَنار بریدند و ایمان آوردند.» و ۴۰ شبانه روز این عزا و سوگ بر پا بود:

بعد چهل روز سوی خانسه شدند  
همه مشغول این فسانه شدند  
روز و شب بود گفتشان همه این  
که شد آن گنج زیر خاک دفین<sup>14</sup>

مولانا در نزد پدر خود سلطان العلماء بهاء الدین ولد مدفون است و از خاندان و کسان وی بیش از پنجاه تن در آن بارگاه به خاک سپرده شده اند.

بعد از مولوی، فرقه‌ی مولویه سالروز مرگ مولانا را در پنجم جمادی الثانی «شب عرس» می نامند. «در مراسم تدفین مولانا بیست جوق از گویندگان و قوالان، مرثیه‌های مولانا را که خود دستور داده بود تقریر کنند، می سراییدند، در حالی که سازهای مختلف موسیقی طنین افکن بود، و صدای قاریان قرآن نیز به گوش می رسید»<sup>15</sup>.

## **8-1 آثار مولانا:**

### **1-8-1 مثنوی معنوی:**

مولانا کتاب مثنوی معنوی را با بیت «باشنو از نی چون حکایت می کند / از جدایی‌ها شکایت می کند» آغاز می نماید. در مقدمه عربی مثنوی معنوی نیز که نوشته خود مولانا است، این کتاب به تأکید «اصول دین» نامیده می شود، به عربی: «هذا کتاب المثنوی، و هو اصول اصول الدین». مثنوی معنوی حاصل پربارترین دوران عمر مولانا است. چون بیش از ۵۰ سال داشت که نظم مثنوی را آغاز کرد. اهمیت مثنوی نه از آن رو که از آثار قدیم ادبیات فارسی است؛ بلکه از آن

<sup>13</sup>- همان، 6/1 به بعد

<sup>14</sup>- ولد نامه، سلطان ولد، تصحیح جلال الدین همایی

<sup>15</sup>- شمس الدین احمد افلاکی، مناقب العارفین. تصحیح تحسین یازیجی، آنکارا 1691